

هما نصرتی؛ پیشرفت در حوزه‌های مختلف، مستقیم و غیرمستقیم روی وضعیت آموزش‌وپرورش هم تأثیرگذار بوده، عمق این تأثیر اما بر کدام گروه است؛ دانش‌آموزان یا معلمان؟ به‌نظر می‌رسد که با وجود گرایش بیشتر دانش‌آموزان به مقوله توسعه، استفاده از امکانات روز دنیا و کسب اطلاع از درجه‌های مختلف علوم، معلمان هنوز یک قدم عقب‌تر و در دوراهی انتخاب مانده‌اند؛ یک راه این دوراهی، آنها را به تعریف کلاسیک از معلمی می‌رساند؛ یعنی همان چیزی که به خاطرش در دانشکده‌ها و دانشگاه‌های تربیت‌معلم، درس خوانده‌اند و مدرک گرفته‌اند. راه دوم اما از آنها می‌خواهد که بر اساس تغییرات شگرف دنیا، به‌روز شده و از تعریف معلمی، شمایل دیگری بیابند و هرروز، هم‌پا با شاگردانشان به‌روز و نو شوند. انتخاب یک سو تعریف عمومی از شغل‌ها و پیشه‌ها، مانع از دسترسی راحت به انتخاب‌های تازه می‌شود و از سوی دیگر، نظام آموزشی کشور نه برای تربیت چنین معلمانی آماده است و نه معلمان تازه را به‌خاطر خلاقیت‌هایشان، ارتباط گسترده‌تر و مؤثرتر با دانش‌آموزان و... ارج می‌نهد. در نزدیکی روز ارج‌نهادن به مقام معلم، این موضوع را با چند کارشناس در حوزه‌های مختلف به بحث گذاشته‌ایم تا دریابیم چطور می‌شود شاهد این تغییر بود و حاصل آن را به نفع آموزش‌وپرورش کشور به کار بست:

از سقراط تا معلم‌های امروزی

معلم‌ها هم گویی در چند سال اخیر و هم‌زمان با داغ شدن استفاده از تکنولوژی‌های تازه و آشنایی با جامعه جهانی، با تعریف‌های تازه‌ای از شغل خود آشنا شده‌اند اما تا دستیابی به آن فاصله زیادی دارند. فرهاد آئیش در گفت‌وگو با «شرق» از تجربه‌ای کم‌نظیر می‌گوید که شاید بتواند چراغ این راه باشد. او این روزها در حال بازی در نقش «سقراط» است، در نمایش‌نامه‌ای به همین نام. سقراط را به‌عنوان یکی از اولین معلمان تاریخ می‌شناسند، اما متد آموزشی او یکی از مهم‌ترین روش‌های آموزشی است که قرن‌ها پیش توسط خودش به‌وجود آمده و هنوز هم طرفداران پروپاقرصی دارد. آئیش از تجربه بازی در این نقش می‌گوید و برداشتی که پیش از این نمایش از شخصیت سقراط داشته و معتقد است اصلی‌ترین شیوه برخورد سقراط در مقام معلم با شاگردانش، برخوردی دیالوگ‌محور بوده: «اولین جمله‌ای که از این نمایش‌نامه به‌یاد می‌آورد این است که به سقراط می‌گویند: شاگردانت آمدند و او پاسخ می‌دهد آنها شاگردان من نیستند، دوستان من هستند. در نگاه سقراط این برابری برای ایجاد یک گفتمان، یک دیالوگ جدی به‌وجود می‌آورد. او خود را از رسالت آموزش رها می‌کند تا در گفت‌وگو با شاگردانش، آموزش هم برای خودش اتفاق بیفتد و هم برای شاگردانش». در مقابل شیوه دیالوگ‌محور سقراط، شیوه‌ای که امروز نظام آموزشی ما از معلمان می‌خواهد که در کلاس‌هایشان اجرا کنند، شیوه خطابه‌ای است. شیوه‌ای که در آن یک نفر به‌عنوان دانای کل می‌گوید و شاگردان به‌عنوان شنونده و آموزش‌پذیران، فقط گوش می‌دهند.

رونددموکراتیک آموزش

این شیوه برخورد با کلاس درس را سعید لیلاز به نقد می‌کشد. این استاد اقتصاد دانشگاه معتقد است چنین شیوه‌ای باعث می‌شود دانش‌آموزان و معلم‌ها بدون یادگیری اصول دموکراتیک، صرفا علم‌آموزی کنند. او به «شرق»



از شخصی می‌پرسند: به چه دلیل معلم شدی؟

جواب می‌دهد: به سه دلیل، تیر، مرداد و شهرپورا

شاید این لطیفه در نگاه اول پایین‌آوردن جایگاه معلمی و انگیزه‌های معلمان را به ذهن‌یابورد اما اگر دوباره روی آن مکت کنیم، بیشتر از همه متوجه این نکته می‌شویم که معلمی شغل عجیبی است. شاید چیزی که بیشتر از همه در این لطیفه تضاد ایجاد می‌کند، تقلیل انگیزه‌های انتخاب این شغل در قیاس با تعاریف رایجی است که از آن در همه‌جای دنیا وجود دارد. گمان می‌کنم هیچ شغلی در جهان به اندازه معلمی تعابیر مجازی و معنوی نداشته باشد. باین‌حال این تعریف شغل مشخص و نظاممند از معلم وجود دارد به‌عنوان شخصی که در یک نظام آموزشی در مقابل دریافت دستمزد مشخصی، آموزش مشخصی را به افرادی ارائه می‌کند. باین‌وجود ما نمی‌توانیم نگاهمان را به معلمی، هم‌سطح با دیگر مشاغل نامزدمند دیگر، از پزشکی گرفته تا جراح‌وپارافروشی کنیم. چرا؟ چون به باور ما در کار معلمی، نکته‌ای فراتر از بدست‌آمده‌ای مشخص وجود دارد و تأثیرگذاری آن بسیار بیشتر و عمیق‌تر از حوزه آموزش به معنای کلاسیک آن است. حتی اگر در ذهنمان معلمی را به‌عنوان معلم ناخوشایند به یاد داشته باشیم - دروغ چرا، همگی ما یک نمونه این مدلی از دوره تحصیلمان به‌خاطر داریم! - بعد از گذشت سال‌ها، خاطره ناخوشایندمان از او بدنام‌زدان نیست، بدرفتاری است. دادن نقش قهرمانی به معلم‌ها فقط مختص به جامعه و فرهنگ ما نیست. شاید این یکی از آن کهن‌الگوهای اساطیری است که به قول یونگ در حافظه تاریخی همه ما جا دارد و در بسیاری از آثار هنری هم به‌گونه‌ری می‌کند. یکی از معروف‌ترین و دیدنی‌ترین نمونه‌اش در سینما، فیلم انجمن شاعران مرده است. شخصیت اصلی داستان معلم یک مدرسه است که با ورودش تغییر مهمی در دانش‌آموزان مدرسه ایجاد می‌کند. رفتار خاص او باعث به‌بهری‌بخش نظم کلاسیک محیط آموزشی می‌شود اما در عوض به شاگردانش یاد او را به‌دست طور دیگری به زندگی نگاه کنند. سریال معلم که مدت‌های طولانی از شبکه دو صداوسیماي خودمان پخش می‌شد و محصولی از کشور فرانسه و سوئد بود نیز داستان معلم مدرسه‌ای را نشان می‌داد که درگیر مسائل دانش‌آموزانش می‌شد و سعی می‌کرد به آنها کمک کند. حتی در اولین فیلم‌های ایرانی که قصد

زاویه



به بهانه ۱۲ اردیبهشت که یک روز خاص است برای دانش‌آموزان

تغییر در مفهوم معلمی

می‌گوید: «اگر وارد کلاسی شوید و در آن کلاس فقط معلم گوینده باشد، به‌مرور

شاهد خواهید بود که یک امپراتوری، یک صدا ی‌واحد در آن کلاس جریان دارد. در این کلاس، معلم است که می‌تواند و حق دارد بداند و دانش‌آموزان باید دانسته‌های معلم را بداند و اگر چیزی بیشتر بدانند، ممکن است روند آموزشی کلاس به‌هم بخورد». او معتقد است چنین شیوه‌ای نتهن‌ا مدرسه را به‌عنوان دومین‌خانه هر دانش‌آموز از فرایند رشد و توسعه فردی و اجتماعی باز می‌دارد بلکه باعث می‌شود دانش‌آموزان از همان ابتدا عادت کنند همه چیز را به صورت حاضر و آماده تحویل بگیرند و خودشان برای یافتن مفاهیم تازه هیچ تلاشی نکنند: «دانش‌آموزی یعنی پویایی، ما در حقیقت آنها را به



مدرسه نمی‌فرستیم که علوم و ریاضی و حساب یاد بگیرند. دانش‌آموزان به مدرسه می‌روند تا یادگرفتن را یاد بگیرند. آنها ذهن‌های تازه جامعه، نیروهای کار و مدیریت آینده کشور و چرخ‌های فکری سیستم اقتصادی و مدیریتی آینده ما هستند و سیستم توسعه آینده‌محور حکم می‌کند که به آنها ماهی ندهیم، بلکه ماهی‌گیری را بیاموزیم». اما اگر معلمی قرار است چنین شیوه‌ای را اتخاذ کند، باید دقیقاً در کلاس چطور باشد؟ سعید لیلاز می‌گوید معلم پیش از هر چیز نیاز به هوشیاری و به‌روزیودن دارد: «اگر سیستم اقتصادی کشور به‌گونه‌ای باشد

که معلم در کلاس درس به‌جای فکرکردن به مسائل و مشکلات اقتصادی خودش، به دنبال یافتن راهی برای ورود به مغزهای دانش‌آموزانش باشد، اولین گام برداشته‌شده. گام بعدی مشارکت گروهی یک کلاس برای دست‌یافتن به معنای تازه است. کتابی که در آموزش‌وپرورش تالیف شده و در همه جای کشور به عنوان مبنای آموزش درنظر گرفته می‌شود، فقط یک چراغ راه است، وسیله‌ای است که به معلم کمک می‌کند به دانش‌آموزانش چه چیزی باید بیاموزد، نه اینکه چطور بیاموزد.»

زبانی که عوض می‌شود

توسعه‌ای که در بالا حرفش به‌میان آمد، شاید یکی از عجایب روزگار ما باشد؛ عجیب‌تر از عجایب هفت‌گانه، چرا که نه جغرافیایی دارد و نه تاریخی. ما انسان‌ها در تمام جهان در حال ساختن سیستم و هر چه پیشرفته‌تر می‌شود، پیچیدگی‌اش بیشتر می‌شود. همین پیچیدگی، فاصله‌ای میان زبان دانش‌آموز و زبان معلم که دو نسل با هم، فاصله سنی دارند ایجاد می‌کند. دکتر امان‌الله قزایی‌مقدم، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه، تنها راه برداشتن این فاصله را حذف پیچیدگی‌ها می‌داند و معتقد است توسعه، زبان امروز جامعه جهانی است و ما هم از این مقوله بی‌بهره نیستیم. او به «شرق» می‌گوید: «در شرایطی که تأثیرات این توسعه جهانی به‌صورت گونشی همراه، حتی در جیب‌های ما هم حضور دارد، باید به سمت نزدیکی هرچه بیشتر معلم و شاگرد برویم و این رویکرد جز با دستیابی به زبانی واحد اتفاق نمی‌افتد». او معتقد است آن چه امروز بیش از همیشه موردنیاز فضای آموزشی کشور است، پذیرفتن این نکته است که دانش‌آموزان هم همچون معلمان در پروسه آموزش خود نقش دارند: «دانش‌آموز از طریق خانه، مدرسه و جامعه در حال آموزش و یادگیری است. من فکر می‌کنم رسانه امروز برای دانش‌آموزان نقش جامعه را بازی می‌کند و به همان اندازه که دانش‌آموزان پیش از این از بازی‌های گروهی در کوچه و خیابان، می‌آموختند، امروز از زبان رسانه می‌آموزند و خصوصاً رسانه‌هایی چون بازی‌های رایانه‌ای و شبکه‌های تلویزیونی. چنین آموزشی را نمی‌شود کنترل کرد اما می‌توان با ابزارهایی آن را محدود کرد و مهم‌ترین ابزار چنین محدودیت‌هایی در دست معلم‌هاست. آنها هستند که می‌توانند دانش‌آموزان را به سمت الگویی تازه‌تر راهنمایی کنند.»

تغییر، وظیفه کیست؟

یک مثل یونانی هست که می‌گوید، برای آموختن، هیچ پایانی وجود ندارد؛ ایرانی‌های مسلمان اما از این مثال‌هایی اندازه استفاده می‌کنند و عموماً، احترامی که به مقوله آموختن و نقش معلم دارند به‌حدی است که فرهنگ جامعه را بر اساس آن ساخته‌اند تا جایی که حتی کسی را که کلمه‌ای به آنها آموخته باشد، بندی می‌کنند! در چنین جامعه‌ای تغییر در تعریف رایج نسبت به نقش معلمان، شاید چندان عجیب به نظر نرسد اما سخت است! ساخت از آن بابت که سنت‌های رایج استاد و شاگردی، هنوز بیشترین الگوها را در این زمینه تولید و انباشت کرده و فاصله‌گرفتن از آنها نیاز به مهارت‌هایی دارد که معلمان امروز با به‌خاطر خطرات مالی، وقتش را ندارند یا به‌خاطر متصل‌نبودن به پیشرفت‌های جهانی، انگیزه‌اش را تولید این انگیزه وظیفه کیست؟ آموزش‌وپرورش کشور که به‌عنوان گسترده‌ترین وزارتخانه درگیر رتق‌وتفک امور جاری خود است یا اولیایی که با سیردن دانش‌آموزانشان به مدارس، می‌خواهند چندساعتی در روز فراغت داشته باشند؟

تجربه‌هایی از سراسر جهان

مهرک میراب‌زاده؛ کمتر از دوماه پیش بود که مراسمی باشکوه برگزار شد تا از ۱۰ معلم برتر دنیا تقدیر شود؛

۱۰ معلمی که توانسته بودند با شیوه‌های متفاوت سطح آموزش را تغییر دهند و کودکان و نوجوانان را علاقه‌مندتر کنند. هرچند در نهایت این معلم آمریکایی بود که با تأکید بر مهارت داستان‌خوانی، از معلم افغانی که حداقل هزار نفر را باسواد کرده بود، پیشی گرفت و به‌عنوان بهترین معلم جهان در بین چندهزار معلم، برگزیده شد. در این مطلب مروری داریم بر شیوه‌های آموزشی برخی از آنها.

نانسی آتول - ایالات متحده آمریکا

نانسی در بین آموزگاران به نویسندگی شهرت دارد. او از پیشاتازان تدریس ادبیات به شیوه کارگاه‌های خواندن و نوشتن است. او همچنین بنیان‌گذار مرکزی غیرانتفاعی برای تدریس و آموزش است؛ مدرسه‌ای نمونه در مین، در سال ۱۹۹۰ میلادی، هر یک از دانش‌آموزهای کلاس هشتم‌سی سالانه ۴۰ کتاب می‌خوانند که این رقم از میانگین سرانه مطالعه آن کشور بالاتر است.

کی‌ران بیر سیتی - هند

فلسفه کی‌ران، شکل‌دادن به فکر است: «اینکه به دانش‌آموزان کمک کند تا با احساس‌شان هم درک کنند». در سال ۲۰۰۱ مدرسه ریورساید را در هند بنا نهاد. او متعهد شده بود که «آموزش نظری را به مقوله‌ای مرتبط با جهان واقع تبدیل کند» و همچنین کودکان را به روشی هدایت می‌کند که در آینده «شهروندانی رهبر» و صاحب تفکر باشند.

استین ارشد کالج «کت پرسوار» در پورت آپرینس است. فلسفه تدریس گای بر آموزش علم‌محور سخت‌گیرانه استوار است. برای او فراگیری اساسی مجموعه‌ای از مهارت‌ها ازجمله: «خودباوری، ذهن پرسشگر، کار گروهی و تعهد به کمال» در اولویت قرار دارد. روش آموزش او ترکیبی از نوآوری و توسعه مهارت‌های اجتماعی است. او از دستیاران بازنگری کرده کتاب «قانون خیابان، دموکراسی برای همه» با تیراژ ۴۰ هزار نسخه در سراسر هائیتی است.

جک کاهورا - کنیا

جک آموزگار دبستانی در منطقه روستانشین کنیاست. جک می‌خواهد فضای یادگیری بهتری

خصوصاً برای کودکان محروم و آسیب‌پذیر ایجاد کند. او واقعا یک سر و گردن بالاتر از سیستم مدارس

کنیا ایستاده است. این سیستم دچار فقر منابع است و

تمرکز بسیاری بر آزمون‌ها دارد. باین‌حال، در فضای

کلاس‌های جک تعامل بسیار زیاد است و این باعث می‌شود اولویت یادگیری با گروه‌های کوچک باشد. در

تجربه

معلمی، شغلی برای همیشه



اعظم باقرپور

شب از نیمه گذشته، صدای لودر همسایه پشتی که مشغول گودبرداری است، از خواب بیدارم کرد. معمولاً شب‌ها بی‌دردسر خوابم. اما امشب یکی از شب‌های نادری است که نمی‌توانم. پاشدم کمی گل‌گاوزبان در قوری‌ای که یکی از دانش‌آموزان سال‌های قبل برای من به‌عنوان کادوی روز معلم آورده بود دم کردم. می‌آیم می‌نشینم که بنویسم شاید دلم که از ناملایمات به‌درد آمده، آرام گیرد. شاید برای کسی بخوانم یا نه، در این ۲۳ سالی که معلمی کردم، همه‌چور کادو و هدیه‌ای را از بچه‌ها قبول کرده‌ام. آن سال‌ها رسم بود هرکدام از بچه‌ها خودشان هدیه می‌آوردند. بعدها رسم شد با هم پول‌هایشان را روی هم می‌گذاشتند کادویی می‌خریدند و می‌آوردند. خداراشرک! همه را به‌خوبی و خوشی استفاده کرده‌ام. خیلی از آنها رفته ولی فقط خاطره خوش و گاه ناراحت‌کننده آنها برایم به یادگار مانده است. به یاد دارم یکی از سال‌ها مادر یکی از بچه‌ها روز دادن کارنامه میان نوبت دوم، جعبه کوچکی را روی میز من محکم گذاشت (به حالت کوبیدن) و گفت خانم این هم کادوی شما قسطی خریدم از بس که دخترم گفت برای خانم من کادو تهیه کن. من هم گفتم خانم کادو را بدهید خودش بیابورد، من قبول می‌کنم. فردای آن روز دانش‌آموزم نزد من آمد و کادو را به من داد. من او را بوسیدم و جعبه را گفتم و تشکر کردم بعد پیش مدیر رفتم و کادو را به مدیر دادم. گفتم مادر فلان دانش‌آموز را بخواید و به او بگویید نیازی به خریدن کادوی قسطی برای معلم نیست.

الان به این موضوع می‌اندیشم؛ آن مجموعه‌ای از عوامل که باعث شد آن‌همه اتفاق در روز معلم رقم بخورد، چه بوده است، چه شده است که ارزش و مقام معلم این‌همه پایین آمده است. شاید همکاران من مقصر بوده‌اند (ولو آن تعداد اندک) که وجه نقد را به‌عنوان هدیه روز معلم یا شیرینی کارنامه که اولیا می‌دادند قبول کرده‌اند. ولی من در طول این سال‌ها یک ریال از اولیا پول قبول نکرده‌ام وای از آن لحظه‌ای که دانش‌آموزی با پاکتی ۲۵ هزار تومان پول است. خلاصه انکار دنیا روی سرم خراب شد؛ خدا چ به سر معلم آمده است. معلمی که حضرت‌علی (ع) مولای من فرموده هرکس به من کلمه‌ای بیاموزد، مرا بنده خود کرده است.

الان می‌شود آنچه را که من در طول یک سال تحصیل به‌جبه‌هایم آموختم، به ۲۵ هزار تومان و پاکت بعدی ۱۵ هزار تومان و بعد ۳۰ هزار تومان و چندکارت هدیه و تعدادی هم کادو خرید. نمی‌خواهم بگویم معلم بسیار خوبی بوده‌ام و ارزش من خیلی بیشتر از اینهاست و باید برای من مثلاً یک کارت هدیه ۵۰۰ هزار تومانی تهیه می‌کردند؛ نه‌نه، هرگز. دوس داشتم به‌جای این کارها همه آنها به‌هم یکی می‌شدند و یک دسته‌گل با یک گل رز، فقط یک گل رز در وسط آن دسته‌گل با یک جعبه شیرینی (که به رسم روز معلم آن جعبه شیرینی را هم در کلاس باز می‌کنیم و همه با هم با دست‌های می‌خوریم) به نزد من می‌آمدند و با زبان و گاهی با دل‌نوشته‌هایشان که بسیار زیباست برایم می‌خواندند. راستی من فردای آن روز با کارت تبریک مینا که مزین به نام مقدس حضرت‌فاطمه(س) بود، بسیار خوشحال شدم. او در ادبیات کودکان‌هاش برای من نوشته بود معلم عزیز... امیدوارم خدا بهترین جای بهشت را به شما بدهد و من سوره حشر را با یاد شما می‌خوانم. این برای دنیا و آخرت، مرا پس است.

دریاچه

حیوان آزار، انسان آزار می‌شود



بهنام واحدی
روان‌پزشک و رفتاردرمانگر

هفته گذشته فیلمی کوتاه درباره زجرکشیدن سگ‌های بی‌گناه و بی‌خانمان در فضای مجازی منتشر شد که کشتار سازمان‌یافته، سیستماتیک و صنعتی این سگ‌ها را از سوی پیمانکار شهرداری شیراز نشان می‌داد. ویدئویی که دل هر انسانی را به درد می‌آورد. بی‌درنگ دوستداران حیوانات و محیط زیست در شیراز، تهران و دیگر کلان‌شهرها به تجمع و اعتراض در برابر سازمان محیط زیست پرداختند. در تهران نیز تجمع چندهزارنفری در پارک پردیسان در برابر سازمان محیط زیست، برگزار شد که نگارنده خود به نشانه اعتراض در آن حضور داشتم.

در همه جوامع پیشرفته، روش‌های مدیریتی برای کنترل جمعیت سگ‌ها و گربه‌های بی‌خانمان (اما نه از طریق کشتار) وجود دارد که می‌توان بر «زنده‌گیری، عقیم‌سازی و انتقال به پناهگاه‌های حیوانات بی‌خانمان» به‌عنوان راهبرد اصلی اشاره کرد. در این‌میان، کشتار سازمان‌یافته (آن‌هم با تزریق اسید و گازوئیل) بدین شیوه سادیستیک (دگرآزارانه) چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟ «کالیگولا» دیکتاتور «بیجه»، قاتل متجاوز پسرکان پاکدشت نیز نخست از تزریق سم به بی‌خانمان را از فرار برج‌های کاخ خود پایش می‌انداخت، اما به آنها اسید تزریق نمی‌کرد؛ یعنی او نیز که نماد خون‌خواری و جامعه‌ستیزی در تاریخ برشمرده می‌شود، رویکرد پیمانکاران شهرداری را از روی دل‌رحمی به کار نمی‌برد. همچنان که «تخم‌مرغ درد عاقبت شتر دزد می‌شود»، «حیوان آزار هم در پایان انسان آزار می‌شود»؛ چنان‌که «بیجه»، قاتل متجاوز پسرکان پاکدشت نیز نخست از تزریق سم به سگ‌های بی‌خانمان آغاز کرد و کار به تزریق سم با سرنگ به پسرچه‌ها پس از تجاوز به عنف به آنها کشیده شد. اگر پیمانکاران شهرداری شیراز به اشد مجازات محکوم نشوند، خیلی زود شاهد برآمدن فیلم‌های تجاوز و تزریق اسید به کودکان و زنان بی‌سریست و بدسریست در فضای مجازی ایرانی خواهیم بود؛ چراکه چنین کردارهای سادیستیک جامعه‌ستیزانه فقط در گام نخست متوجه حیوانات بی‌خانمان خواهد بود، اما هرگز به اینان محدود و منحصر نخواهد شد و بسیاری آسان و شتابان متوجه کودکان بی‌پناه و زنان بی‌خانمان (به‌عنوان «مصادیق قربانیان آسان و بی‌دردسر») خواهد شد.

در این بین برخی می‌پرسند «حالا مگر چه شده؟ آیا کشته‌شدن چند سگ ولگرد در میان این همه فجایع انسانی، ارزش چالش و کشمکش دارد؟» پاسخ‌گویی به این پرسش ناخردمندانه و نادوراندیشانه، بسیار آسان است. اندازه، نماد و نشان مدنیت و امنیت در یک اجتماع، از طریق جایگاه کنش و واکنش با حیوانات و طبیعت آن اجتماع سنجیده می‌شود. بسیاری از بزرگان تاریخ همچون «مهاتما گاندی» بدین واقعیت اعتراف کرده‌اند تا سما مهریانی و بخشندگی (این دو صفت پروردگار) را در رابطه با حیوانات و گیاهان، آینه پندار و کردار خود نسازیم، نمی‌توانیم به مهریانی و بخشندگی با آدمیان دست یابیم. چرا برخی نسبت به حیوانات و گیاهان دل‌سختی دارند و برخی کوچک‌ترین اهمیتی به آنها نمی‌دهند؟ چون آدمیان سرشت (تمیرامت)‌های ژنتیک و مادرزادی و منش (کاراکتر)‌های رشدی (پروژشی) گوناگون و بنابراین شخصیت‌ها و مزاج‌های خلقی (و اضطرابی) ناهمخوان دارند؛ ازاین‌رو، در درازای زندگی خودشان، گرایش‌ها و دل‌بستگی‌های گوناگون ویژه خویش و جداگانه داشته، دارند و خواهند داشت. هر آدمی دارای یک یا چند ویژگی (ژنتی) یا اختلال شخصیتی از ویژگی‌ها و اختلالات شخصیتی ۱۲گانه است. افزون‌براین، هر آدمی طبعی از طایع چهارگانه طب سنتی کهن، یعنی مزاج‌های خلقی گوناگون (خوش‌خلقی) (یوتایمیک)، کژخلقی (دیس‌تایمیک)، خلق چرخه‌ای (سیکلو‌تایمیک) و فراز‌خلقی (هایپر‌تایمیک) و مزاج‌های اضطرابی جداگانه را داراست. آدمیان از دریا، از همان آغاز آفرینش، در بستر طبیعت و همدمدشدن با حیوانات خانگی از انده و افسردگی و دلشوره و اضطراب رهایی می‌جست‌اند. درازای عصر کشاورزی در این گوی‌گردان، بیش از تاریخ دام‌پروری است، اما آنچه به گمان بسیاری از دانش‌پژوهان، پیشینه دریا‌بازی دارد، اهلی‌شدن گرگ و پدیدآمدن گویه سگ و همدمدشدن نژادانته گوناگون آن با آدمیان است. حیوانی نجیب و وفادار که از روز نخست پدیدآمدن گونا‌هش، همواره آدمی را بسیار بیشتر از خودش دوست داشته و پاسدار فداکار داشته‌ها و دارایی‌های او، به‌ویژه دام‌ها، از یورش گرگ‌ها و دیگر درنده‌ها (ازجمله خود انسان‌ها) بوده است. اگر تاریخ زبان داشت می‌توانست مثنوی‌ها از جان‌باختن سگ‌ها در پای داشته‌ها و خواسته‌های آدمیان پیش چشم و ذهن ما نشاند.

بسیاری از کودکان، جوانان، میان‌سالان، سالمندان و کهن‌سالان، به دلیل ریشه‌ها و سرچشمه‌های گوناگون ژنتیک، مادرزادی، رشدی-پرورشی، یا رخدادی از چسبنداز مغز و اعصاب و روان، نیازمند سودستن از حیوانات خانگی و به‌ویژه سگ هستند؛ چراکه احساس و عشق و عاطفه‌ای که سگ با نگاه ناو‌شگر چشمانش به آدمی می‌بخشد، در هیچ‌کدام از دیگر گونه‌های جانوری جهان وجود ندارد. در پژوهش‌های پرشمار، مشخص شده همدمدشدن حیوانات خانگی و به‌ویژه سگ با بیماران مغز و اعصاب و روان، روند درمان (ازجمله کنارگذاشتن با کاهش دوز داروهای مغز و اعصاب و روان) را شتاب و زرقا بخشیده و آنان را از انجام کردارهای پرخاش‌گرانه و ستیزه‌جویانه بازمی‌دارد. حیوانات همدم خانگی، به‌ویژه سگ‌های نگهبان خانه و آبرآتمان، این‌توانند نشانگان‌های دقیق و حساس زلزله در مرز زلزله‌خیز ما باشند. اینان برای صابحانگهی تبدیل به یکی از ساکنان خانه شده‌اند. بی‌گمان، راهبرد «زنده‌گیری، عقیم‌سازی و انتقال به پناهگاه‌های نگهداری سگ‌ها و گربه‌های بی‌خانمان» باید از سوی سازمان محیط زیست به مجلس‌شورای‌اسلامی، ارائه شود تا پس از تصویب در مجلس، سرلوحه پنداری و کرداری شهرداری‌ها، بخشدارهای و فرمانداری‌های کشور قرار گیرد، به‌ویژه اندکی دوستداران حیوانات در رویکردی غیرانتفاعی و عام‌المنفعه، چند سال است که آمادگی خویش را در باری‌رساندن به دولت نشان داده، آستین‌ها بالا زده و پناهگاه‌های نگهداری از سگ‌ها و گربه‌های بی‌خانمان را برپا کرده‌اند. در صورت ارائه چنین طرح و لایحه‌ای به صحن علنی مجلس، بی‌گمان شاهد حضور چشمگیرتر شمار زیادی از مردم دوستدار حیوانات و طبیعت در برپاشدن این‌گونه پناهگاه‌ها (شلتر) در سراسر استان‌های غیرانتفاعی و عام‌المنفعه، چند سال است که دل‌خراش و جان‌گاہ به‌عنوان نماد و نشان مدنیت و آینه و اندازه شخصیت ما ایرانیان پیش روی جهانیان قرار نخواهد گرفت. بار دیگر به «بیجه» بیندیشیم و فراموش نکنیم که «حیوان‌آزاری» مصداق و معیار «اختلال سلوک» رو به «اختلال شخصیت جامعه‌ستیز» است و بسیار آسان و شتابان «حیوان‌کش، انسان‌کش می‌شود».